

۱* لا . حاشا . عدا . خلا . سوی . غیر .

✱

توابع .

توابع آن کلماتیست که با متبوع خود از لحاظ اعراب مطابقت میکنند.

توابع پنج نوع است :

۱ - **صفت** : آنست که برای بیان و روشن کردن موصوف میآید .
مانند :

جاء الرجل العالم .

۲ - **عطف** . آنست که بوسیله حروف عاطفه مابعد را بماقبل

ارتباط دهد .

مانند :

جاء علی و خالد .

حروف عطف چنین است :

و . ثمّ (سپس) . ف (پس) . اوّ (یا) . بل (بلکه) .

۳ - **تاکید** : آنست که برای رفع اشتباه درآید .

مانند :

جاء السلطان نفسه .

تاکید بر دو قسم است : **لفظی** . **معنوی** .

اول - تاکید لفظی آنست که لفظ تکرار شود .

مانند :

انت صادق صادق .

دوم - تاکید معنوی آنست که یکی از اسماء زیر را دارا باشد .

آن کلمات عبارتند از :

نفس (خود شخص) . تین (خود) . کل (همه) . جمیع (همه) .

عامه (همه) . کلا (هر دو - مذکر) . کلتا (هر دو - مؤنث) .

۴ - بدل : تابعی است که یا عین متبوع خود باشد یا جزئی از آن و
و یا از چیزهایی مربوط بآن .

در اینصورت سه نوع است .

اول - بدل مطابق . بدل اگر عین متبوع خود باشد بدل مطابق است .
مانند :

واضع النحو الامام علی .

دوم - بدل جزء از کل . بدل اگر جزئی از متبوع خود باشد بدل
جزء از کل نامیده میشود .
مانند :

قراءت الكتاب نصفه .

سوم - بدل اشتمال . بدل اگر از چیزهایی مربوط بمتبوع خود
باشد بدل اشتمال است .
مانند :

اعجبني يوسف ثوبه .

۵ - عطف بیان : تابعی است که مقصود متبوع خود را بیان نماید .
از قبیل اسمائیکه بعد از اسم اشاره واقع میشوند .
مانند :

اعرف هذه المعلم .



مبحث حرف

حروف را از نظر معنی و تأثیر در کلمات به چندین نوع تقسیم کرده اند .
انواع مهم حروف عبارتند از :

۱ - حروف نافیة

بودن چیزی را مثبت و نبودن چیزی را منفی گویند .

حروف نافیة شش است :

ها . لا . ان (هر سه بمعنی نه) که تنها بر سر ماضی و مضارع میآید .

لَنْ (هرگز نه) . لَمَّا (نه) . لَمْ (هنوز نه) که تنها بر سرفعل مضارع درمیآید .

۲ - حروف مشبیه بالفعل .

متبدا را منصوب و خبر را مرفوع میسازند .
عبارتند از :

اِنَّ (همانا) . اَنَّ (اینکه) . كَأَنَّ (مانند) . لَيْتَ (ای کاش) . لَكِن (ولی) .
لعل (شاید) .

۳ - حروف جر یا جارّ هـ .

بر سر اسم میآیند و آنرا مجرور میکنند .
عبارتند از :

باء و تاء و واو و کاف و لام و منذ (از) ، مُمذ و خلا .
رُب (ای بسا) حاشا (جز) . مِنْ (از) الی (بسوی) فی (در) ان
علی (بر) حتی (تا) عدا (جز) .

۴ - حروف عله .

عبارتند از :

حرف عله سه بودای طلبه واو و یاء و الف منقلبه .

۵ - حروف جازم .

بر سر مضارع میآیند و آنرا مجزوم میسازند .
عبارتند از :

لا (نه) . لَمْ (نه) . ل (باید) . لَمَّا (هنوز نه) .

۶ - حروف ناصبه .

بر سر مضارع میآیند و آنرا منصوب میسازند .
عبارتند از :

اَنْ (که) . لَنْ (هرگز نه) . اِذِنْ (در این صورت) . كَيْ (تا اینکه) .

۷ - حروف شرط .

شرط را میرساند .

عبارتند از :

ان (اگر) . اذما (اگر) . لو (اگر) . اما (اما) .

۸ - حروف عطف .

کلمه بی را بکلمه دیگر یا جمله بی را بجمله دیگر ربط میدهند .

عبارتند از :

و . ثم (سپس) . ف (پس) . او (یا) . بل (بلکه) . ام (یا) . اما

(یا) . لکن (ولی) .

جدول حروف

حروف استفهام	حروف ندا	حروف عطف
أ = آیا	ای = ای	و = و
هل = آیا	ای = ای	ثم = سپس
حروف تنبیه	ایا = ای	ف = پس
آلا = مان	هیا = ای	او = یا
آما = مان	یا = ای	بل = بلکه
حروف استثناء	حروف جواب	آم = یا
آلا = مگر	ای = بلی = آری	آما = یا
حاشا = جز	بلی = بلی = آری	لکن = ولی
حروف قسم	نعم = بلی = آری	حروف تحقیق
و = سوگندبه	حروف تحضیض	قد = بتحقیق . گاهی
	لولا = چرانه . اگر نه	حروف ابتدا و تاکید
	لوما = چرانه . اگر نه	ل = هر آینه



جملات .

جمله بردو قسم است :

انشائیة . خبریة .

۱- جمله‌ی انشائیة جمله بیست که کسی از دیگری چیزی طلب کند.
مانند :

آن کتاب را بمن بده .

۲- جمله‌ی خبریه جمله بیست که کسی از چیزی خبر دهد .
مانند :

علی آمد .

جمله‌ی خبریه بر دو قسم است : فعلیه . اسمیه .
اول - جمله فعلیه جمله بیست که با فعل شروع شود .
مانند :

جاء علی .

دوم - جمله اسمیه جمله بیست که با اسم شروع شود .
مانند :

الله اکبر .

IV

درباره‌ی انشاء



در این بخش درباره‌ی مطالب اساسی زیر گفتگو میشود .

۱ - فن انشاء .

۲ - صفات طبیعی نویسندگان .

۳ - کار نویسندگان .

۴ - سبکهای ادبی .



فن انشاء

قبل از فراگرفتن هر علم باید سه موضوع اصلی مربوط بآن علم را در نظر گرفت .

۱ - تعریف آن علم برای تمیز آن از سایر علوم .

۲ - موضوع آن علم برای دریافتن پایه‌ها و بنیان آن .

۳ - فایده آن علم برای درک میزان تأثیر آن در زندگی خود دانستن

اینکه آن علم بچه کار می‌آید .

تعریف انشاء .

انشاء در لغت دارای معانی بسیاری است که چند نمونه از آن ذیلا

می‌آید .

۱ - وضع کردن .

۲ - قرار دادن .

۳ - بارور شدن .

۴ - برافراشتن .

۵ - آغاز و ایجاد کردن .

و معنی اصلی و متداول و مورد نظر همان پنجمی است .

پس در تعریف انشاء میتوانیم بگوئیم که :

انشاء عبارتست از آغاز کردن و ایجاد معانی، بوسیله‌ی کلمات و عبارات متناسب .

معادل اروپائی لفظ انشاء، کلمه‌ی Composition است .

بدین ترتیب به نویسنده یا مؤلف یا مصنف کتاب لفظ Composer اطلاق

میشود .

معادل فارسی انشاء لفظ دبیری است .

دبیری است از پیشه‌ها ارجمند

وز او مرد افکنده گردد بلند



دبیری بیاموز فرزندی را

که هستی بود خویش و پیوند را

عده‌ی کلمه‌ی دبیر را بکسی اطلاق میکنند که منظور دیگران را بنویسد و عقاید و احساسات و عواطف خود را در آن دخالت ندهد، مانند منشیان در بارهای سلاطین گذشته و نامه نویسان فعلی .

با توجه به معنای اصلی انشاء، تفاوت آن با نامه نویسی و نوشتن منظور دیگران آشکار میشود .

آنچه مسلم است اینست که نوشتن منظور و گفتار دیگران انشاء نام ندارد بلکه کتابت است و تفاوت بین این دو امر در تمام زبانهای زنده دنیا مشهود است .

چنانکه در زبان انگلیسی واژه Write را بمعنی مطلق نوشتن و Composition را بمعنی انشاء بکار میبرند و بکسی که منظور دیگران را مینویسد و یا گفتار اشخاص را ثبت میکند و بطور کلی از خودش چیزی نمینویسد Writer میگویند

در زبان فرانسه بجای واژه Write واژه Ecrire را بکار میبرند و معادل کلمه‌ی انشاء در زبان فرانسه همان واژه Composition است .

در زبان عربی واژه کتابت را بمعنی نوشتن مطلق و واژه انشاء را بمعنی ایجاد و شروع معانی و کلمات بکار میبرند .

عده‌ی بغلط نگارش را معادل انشاء گرفته‌اند ، در صورتیکه این اشتباه بزرگی است زیرا نگارش بمعنی نقش کردن است و در نقاشی بیشتر بکار میآید تا در ایجاد معانی و عبارات .

در زبان فارسی بجای کلمه‌ی انشاء و معادل آن دبیری ، میتوانیم کلمه نویسنده‌گی را بکار ببریم زیرا معنی عام و متداولی را داراست .

با توجه بنکات بالا میتوانیم تعریف بهتر و جامعتری برای انشاء بیاوریم و در اینصورت در تعریف انشاء لازم است چند نکته زیر رعایت شود .

۱ - ترکیب و تنظیم کلمات .

۲ - بیان احساس و عواطف شخصی .

۳ - ایجاد معانی .

بنابر این تعریفی را که من برای انشاء وضع میکنم چنین است .

انشاء عبارتست از بیان احساسات و عواطف شخصی و ایجاد معانی و سهله‌ی کلمات متناسب .

موضوع انشاء .

موضوع هر علمی عبارتست از آن رشته‌ی مطابقی که آن علم در باره‌ی صفات ذاتی و مشخصات آنها بحث میکند .

چنانکه موضوع منطق ، معلومات تصویری (معرف) و معلومات تصدیقه (حجت) است .

و موضوع حساب عدد است .

و نیز موضوع انشاء کلمات و عبارات متناسب و یا بطور کلی سخن است ، بدین معنی که انشاء از صفات ذاتی و مشخصات سخن و چگونگی خاصیت آن در تجسم معانی بحث میکند .

بعقیده‌ی بسیاری از دانشمندان ، اختلاف علوم مربوط بموضوعهای

آنها است .

فایده‌ی انشاء .

فایده‌ی هر علم بستگی بمیزان تأثیر آن علم در پیشرفت و تکامل زندگی بشری و هدایت بسوی خوبیه‌ها و برتری‌ها دارد .

چنانکه فایده‌ی روانشناسی خوشتن شناسی و زدودن زشتیه‌ها و ناراحتیه‌ها از روان است و فایده‌ی منطق جدا ساختن اندیشه‌ی درست از نادرست است و فایده‌ی حساب نظم امور زندگی و محاسباتی است .

و نیز فایده انشاء در تفهیم و تفهم و انتشار افکار و عقاید و احساسات و عواطف است ، زیرا چنانکه میدانیم زندگی تاریخی بشر از آن زمانی آغاز میگردد که خط اختراع گردید و بدانوسیله بشر توانست آنچه را که بر او گذشته بود بر سنگها و سپس بر پوستها و بعد بر کاغذ بنویسد و یا نقش کند . دانشهای گذشته پایه و بنیان دانشهای امروزی را تشکیل میدهند و این نوشتن افکار و احساسات و عقاید بود که کلید دانش گذشته بشری را بدست ما داد و ما نیز بهمین وسیله بدست آیندگان میدهیم .



صفات طبیعی نویسنده

يك نویسنده علاوه بر مطالعات فراوان در علوم مختلف و دارا بودن ذوق و استعداد کافی و حساسیت بسیار ، لازم است از چند صفت طبیعی دیگر نیز بهره‌مند باشد .

این صفات لازمه‌ی وجود يك نویسنده است ، زیرا بدون دارا بودن آنها آثار زیبنده و باارزشی ایجاد نخواهد نمود ، یعنی قادر نخواهد بود که مخترع و ابداع کننده باشد و در شمار هنرمندان قرار گیرد

این صفات عبارتند از :

حافظه . تخیل . دقت . استدلال



حافظه

حافظه یکی از مبانی شخصیت هر فرد است و نیروی نگاهداری تأثرات گذشته و یادآورنده‌ی آن تأثرات است .

انسان اگر دارای حافظه نباشد خود را نخواهد شناخت و تا زمانی که بشر خویشتن را نشناسد فاقد شخصیت خواهد بود .

چون حیوانات دارای این نیرو نیستند ، یعنی قدرت یادآوری تأثرات گذشته را ندارند بی شخصیت هستند .

حافظه در اشخاص دارای درجات متفاوت است ، بدین معنی که حافظه چشم يك نقاش بیش از حافظه چشم يك موسیقیدان است و بعکس حافظه گوش يك موسیقیدان بمراتب بیش از حافظه گوش يك نقاش است .
حافظه چهار مرحله اساسی دارد :

حفظ . تذکر . باز شناسی . جایگزینی .

۱ - حفظ عملی است ذهنی که در نتیجه آن خاطرات گذشته باز میگردند .

باید بدانیم که حافظه بدون ادراك حسی ممکن نیست ، در اینصورت ابتدا مطلبی را بكمك یکی از حواس درك میکنیم ، این مرحله **فراگیری** است ، سپس آن مطلب را بخاطر میسپارم که مرحله **حفظ** یا **بیاد سپردن** است و نتیجه آن بازگشت خاطرات گذشته است .

۲- تذکر عبارت از بیاد آوردن خاطرات گذشته است
گاهی اتفاق میافتد که بنا برعللی از مطلبی که فرا گرفته ایم غفلت مینمائیم ولی زمانی یکباره بسبب ضرورت آن مطلب را بیاد میآوریم، این مرحله **تذکر** یا **یادآوری** است .

۳ - باز شناسی دریافتن این مطلب است که موضوع بیاد آمده جدید نیست بلکه مربوط با ادراك گذشته است .
باز شناسی سه قسم است :

حسی و عملی .

الف . باز شناسی حسی مانند :

در یافتن اینکه آن آهنگ را شنیده ایم یا آن منظره را دیده ایم .

ب : باز شناسی عملی مانند :

دانائی بر استعمال انواع وسایل زندگی .

۴ - جایگزینی دانستن خاطره گذشته و موقعیت زمانی و مکانی آن خاطره است . مثلاً دانستن اینکه فلان شخص را چه زمانی و کجا ملاقات

کرده‌ایم ، و یا اینکه بدانیم در فلان زمان به بیماری آبله مبتلا شده‌ایم ، جایگزینی است .

حافظه کسی نیرومند است که این مرحله را بیاد آورد

قوانین حافظه .

قوانین نیرومندی حافظه عبارتند از :

تکرار . دقت . شدت تأثیر .

۱ - منظور از تکرار بررسی يك مطلب است بدفعات ، با مراعات

فاصله‌ی زمانی .

مانند اینکه يك کتاب را چندبار مطالعه نمائیم .

۲ - دقت عبارتست از توجه ذهن بچیزی و غفلت موقتی از چیزهای

دیگر .

موضوعاتی که دقت ما را جلب کند از یاد ما نخواهد رفت .

۳ - شدت تأثیر عبارت از اثر شدید يك موضوع است در ذهن .

مانند : شکستی که در زندگی نصیبمان می‌گردد و یا پیروزی بزرگی

که بدان نایل می‌شویم .

خواص حافظه .

حافظه دارای خواص زیر است .

سهولت . استحکام . چابکی . دقت .

۱ - منظور از سهولت ، نیروی حافظه است برای پذیرش موضوعها .

۲ - استحکام عبارت از قدرت حافظه است در نگاهداری قضایای

پذیرفته شده .

۳ - چابکی عبارتست از آمادگی حافظه در باز نمودن یادکارها

و قضایای بررسی شده .

۴ - دقت عبارت از نیروی حافظه است در ایجاد یادکارها در روح

بطور دقیق و صحیح .

بیماری حافظه .

فراموشی بیماری حافظه است .

در اینکه فراموشی بیماری حافظه است یا از خواص آن، اختلافی بین روانشناسان موجود است .

عده‌ی فراموشی را از خواص حافظه میدانند و اینطور بیان مینمایند که حافظه برای اینکه یکدسته از قضایای یادگاری گذشته را روشنتر ایجاد نماید یکدسته دیگر را فراموش میکند و اگر دسته اول را فراموش ننماید ایجاد دسته دوم مشکل خواهد گردید .

فراموشی گاهی ارادی و زمانی غیر ارادی است .

در فراموشی ارادی شخص از روی اراده میخواهد قضیه‌ی بی‌فراموش کند ، این میل بیشتر در موضوعهای نامطبوع و ناگوار زیاد است .
فروید عقیده دارد که شخص قضایای نامطبوع را زودتر فراموش میکند .

فراموشی غیر ارادی بر سه قسم است .

موقتی . تدریجی . کلی .

۱ - فراموشی موقتی دارای مدت کوتاهی است .

گاهی اتفاق میافتد که شخصی مطلب یا نامی را فراموش میکند ولی پس از مدت کمی دوباره بیاد میآورد ، این **فراموشی موقتی** است .
 ۲ - بطور کلی استحکام ارتباط میان دو قضیه که همان حفظ باشد ، بهرور زمان کمتر میشود و مطلبی **اندک اندک** فراموش میشود این **فراموشی تدریجی** است .

۳ - فراموشی ممکن است **اندکی عمیقتر** باشد، یعنی **یک قضیه** بهیچوجه در ذهن ظاهر نگردد ، این **فراموشی کلی** است .

فیزیولوژی حافظه .

هنگام یادگیری و یادآوری قضایا، جریان خون در مغز بیشتر میشود یعنی انرژی بیشتری بمصرف میرسد ، ترمیم این انرژی از دست رفته با مواد غذایی میسر است

عواملی مانند خستگی و گرسنگی که مانع ترمیم این انرژی از دست رفته میشود موجب ضعف حافظه میگردد

حافظه‌ی نویسنده .

حافظه‌ی نویسنده اولاً باید دارای خاصیت **سهوات** باشد، یعنی موضوعها و قضایا را باسانی بپذیرد .

ثانیاً حافظه‌ی نویسنده باید دارای خاصیت **استحکام** باشد ، یعنی قضایای پذیرفته شده را باسانی از کف ندهد بلکه بخوبی نگاهداری نماید .

ثالثاً حافظه‌ی نویسنده باید دارای **چابکی** باشد ، یعنی برای باز نمودن قضایای بررسی شده آمادگی داشته باشد .

رابعاً حافظه‌ی نویسنده باید دقیق باشد ، یعنی یادگاریها و قضایا را بطور دقیق و صحیح در روح ایجاد نماید .

نویسنده برای تقویت حافظه‌ی خویش باید قوانین حافظه را کاملاً مراعات نماید و قوانین مزبور را برای حصول نتیجه منظور بکار بندد .



تخیل

تخیل نیز از مبانی شخصیت هر فرد است و عبارت از نیروییست که در پرتو آن ذهن خاطرات گذشته را زنده مینماید .

تخیل مایه‌ی زندگی است ، هر کس درون مغز خویش آرزوها و خواسته‌های بیشماری دارد که شاید اگر عمر نوح پیامبر بدو ارزانی شود باز برای رسیدن بآن خواسته‌ها کافی نباشد و از طرف دیگر بشر بامیدزنده است ، این کوششها ، این فداکاریها ، این خدمات ذیقیمت بعالم بشریت ، همگی سرچشمه‌ی اصلیش حس برتری جوئی اخلاقی بشر است . ولی اینها بشر را قانع نمیسازد و چون خود را در مقابل جهان خارج ناتوانتر از آن می بیند که سراسر جهان را عرصه‌ی تاخت و تاز قرار دهد ، بدنیای درونی خود پناه میبرد و در آن جهان میتازد و پیش میرود ، چون فرمانروای مطلق آن

جهان کسی جز او نیست خود را آزادمی بیند و این آزادی بدون نیرو میبخشد و دنیائی میسازد که بهشت موعود خواهد بود ، رنجها را فراموش میکند ، خوشیها را بیاد میآورد ، جز لذت و موفقیت و خوشی هیچ چیز دیگری را بآن جهان راه نمیدهد ، در نتیجه مست باده‌ی عشق میگردد ، عشق بزنگی ، امید بآینده ، کوشش در راه رسیدن به هدف ، بدینترتیب از جهان درونی بدنای خارج روی میآورد و با ایمان محکم و روح قوی برای نیل بآرمان و آرزوی خود که طرح آنرا در جهان درونی خود ریخته است کوشش میکند و این تلاش ثمربخش هم برای خود او وهم برای اجتماع او پرفایده است زیرا او چشم بنقطه‌ی بی دارد که نیروی درونی او بنام تخیل او را متوجه ساخته و آن نقطه‌ی آمال و آرزوهای اوست .

نویسنده باید دارای نیروی تخیل غنی باشد و با شناوری در جهان درونی ، دنیای هستی را غرق در زیبایی و صفا کند .

همچنانکه این قطعه شاعرانه لامارتین تجربیات ما را نسبت بعالم هستی دگرگون میسازد و با نیروی تخیل خویش حتی سنگهای بیجان را روح میبخشد و ما را بدنیائی میبرد که همه چیز آن زیباست .

« از اینقرار ، ما که در میان این ظلمت جاودانی بی آنکه قدمی باز پس گذاریم پیوسته بسوی سواحل تازه‌ی درحرکتیم آیا هرگز نخواهیم توانست در روی این اقیانوس بیکران زمان حتی یکروز لنگر اندازیم و توقف کنیم ؟

ای دریاچه ؟ هنوز سال گردش خود را بی پایان نرسانیده‌است و اکنون مرا بنگر که آمده‌ام تا بتنهائی در نزدیکی امواج عزیزی که او آرزوی بازدید آنها را بدنای دیگر برد ، بر روی تخته‌سنگی که بارها بر روی آن نشسته‌اش دیده‌ی جای گیرم .

آروز نیز توهمینگونه در زیر تخته سنگهای عظیم میخروشیدی ، آن زمان نیز بهمینسان امواج خود را بر سینه‌ی آنان میسائیدی ، آنوقت نیز چون امروز موجهای کف آلوده‌ی خویش را بر پاهای نازنین او نشار می کردی !

بیاد داری ، يك شب من واو بآرامی در روی آبهای تو پارو میزدیم

در زیر آسمان و در روی آب هیچ صدائی بجز زمزمه‌ی باروی قایق رانان که امواج دلپذیرت را برهم میزد شنیده نمیشد .

ناگهان انعکاس آهنگی که از نزدیک ساحل برمیخاست امواج ترا بسوی خویش متوجه ساخت و آوائی که نزد من بسی عزیز است چنین گفت: ای زمان ! از گردش بایست ، وای ساعات وصال از گذشت بمانید ، بگذارید لختی چند با سودگی لذات شیرین ترین روزهای عمر خویش را بچشم !

بیچارگانی که پیوسته آرزوی مرگ میبرند فراوانند ، بروید و بر آنان بگذرید و ایام محنتشانرا زودتر پایان رسانید ، بروید و دمی نیک بختانرا فراموش کنید .

ولی افسوس که بیهوده از عمر فرصت میطلبیم ، زیرا دور زمان از دست من فرار میکند و میگریزد . به شب میگویم : اندکی آهسته تر بگذر و سپیده‌ی بامدادی برای محو آن سر از پشت افق بدر میکند .

پس بیایید یکدیگر را دوست بداریم و شادمان باشیم ، زیرا نه برای دریای زمان کنارهیست و نه برای انسان مغروق پناهگاهی ؛ همه چیز میگذرد و ما را با سرعت بسمت وادی عدم میکشاند . ای روزگار حسود ؛ آیا ممکن است که دقایق مستی و خرمی که در آنها فرشته عشق بکام ما باده‌ی سعادت فرو میریزد ، با همان آرامش روزهای تیره بختی از چنگ ما بگریزند ؟

آیا هرگز نخواهیم توانست از این ایام پر سعادت لااقل اثری در نزد خود نگاهداریم ؟

آیا این روزگار خوشی برای همیشه ناپدید میگردد و این دوران شادمانی برای ابد نابود میشود ؟

آیا این زمانه‌یی که روزی اینهمه را بماداد و روزی نیز باز پس گرفت دیگر باره آنها را بما اعطا نخواهد کرد .

ای ابدیت ؛ ای نیستی ؛ ای گذشته ؛ ای گردابهای بی پایان ؛

با این روزهای پیاپی که در کام خود فرو میپیرید چه میکنید ؟

آخر سخن بگوئید ؛ آیا این لذات بیمانند را که بدین پیرحمی از بر ما

میربائید روزی بما پس خواهید داد ؟

ای دریاچه ! ای صخره‌های خاموش ! ای غارها ! ای جنگلهای تاریک
که روزگار باشما سرمهر دارد و پس از گذشتن ایام پیری دیگر بساره
شمارا جوانی میبخشد ! ای طبیعت زیبا ! از این شب لااقل یادگاری دردل
نگاهدارید .

ای دریاچه ! بگذار که در آرامش و درخشم تو ، درتپه‌های خندان
سواحل تو و درمیان شاخ و برگ کاجهای سیاه تو ، و دردل نخته سنگهای
دره‌می که بر روی امواج خروشان سایه افکنده‌اند این خاطره‌ی محبوب
باقی ماند .

بگذار که دردل نسیم فرح بخشی که می‌لرزد و می‌گذرد ، در میان
زمزمه‌ی امواج لاجوردین تو که بساحل برمیخورد و باز می‌گردد ، در نور
سیمین ماه که سطح ترا نقره‌گون میکند ، این یادگار زیبا جای داشته
باشد .

بگذار تاناله‌ی باد ، زمزمه‌ی نی ، عطر دلاویز هوای تو ، و هر آنچه
که میتوان شنید و دید و بوئید ، بگویند : آن دو همدیگر را دوست
داشتند !»

این نغمه‌ی روح پرور لامارترین که در پناه نیروی تخیل ، طبیعت بیجان
را جان بخشیده و دنیائی از زیبائی بوجود آورده است ، میتواند نمونه‌ی
خوبی باشد .

تخیل بردو قسم است :

حضورى . اختراعى

۱- تخیل حضورى با حافظه چندان تفاوتی ندارد ، اگر تخیل مربوط
بخطرات گذشته باشد حافظه نام دارد .

بیاد می‌آوریم بهار گذشته را که هم گام با محبوب خویش بکوه و
صحرا پناه بردیم و دور از نظر دیگران و همه‌ی مردمان ، در کنار هم
خوش بودیم .

اگر زمان را از یاد بریم و پنداریم که هم اکنون در کنار او هستیم و
در کنار خود جایش داده‌ایم ، چنین تخیلی را حضورى نامند .

۲- تخیل اختراعی پایه و بنای افکار و شاهکارهای بزرگ هنری و علمی است ، منشاء اختراعات و آثار گرانبهائی چون شاهنامه ، بینوایان ، رومئو ژولیت و غیره همان تخیل اختراعی نیرومند ایجادکنندگان آنهاست
تخیل اختراعی دوکار انجام میدهند :

تفصیل . ترکیب .

هنگام تفصیل اجزاء را انتخاب میکند و سپس این اجزاء را ترکیب میکند و شکل نوظهوری میسازد .

تخیل اختراعی دارای شرایطی است که بدون در نظر داشتن آن شرایط امکان پذیر نیست .

شرایط تخیل اختراعی عبارتند از :

۱- عناصر اولیه .

۲- قدرت تخیل و ترکیب عناصر

۳- قصد و غرض از تخیل .

از این نظر است که تخیل دوفرد همانند هم نیست زیرا شرایط تخیل در هر يك از افراد تفاوتی دارد .

*

دقت

دقت توجه ذهن است بچیزی و غفلت موقتی از چیزهای دیگر
دقت اگر ادامه یابد هر اقیبت است و اگر بیشتر ادامه پیدا کند تعمق
نامیده میشود .

دکتر ارانی میگوید :

«حالت مخصوص روح با احساسات مخصوص برای درك واضح و آشکار تأثیرات خارجی را توجه روح نامند .

یعنی روح از تمام دنیای وسیع خارج ، فقط يك قسمت محدود و معین کوچک را میتواند با کمال وضوح و روشنی درك کند

برای وضوح مطلب میتوانیم توجه روح را با میدان هرنی بوسیله چشم مقایسه نمائیم، در اینجا نیز مانند چشم، یک میدان وسیع برای روح موجود است، ولی روح فقط یک نقطه را آشکار میبیند و بقیه که نیز قابل رویت دقیق است، بحال غیر واضح در اطراف آن باقی میماند. میدان و نقطه معین توجه را میدان و نقطه رویت باطنی نیز مینامند» گاهی منشأ دقت جلب نفع و دفع ضرر است، در اینصورت آن را **دقت ارادی** گویند، و زمانی منشأ آن عوامل خارجی است که آنرا **دقت غیر-ارادی** نامند.

هرگاه بوقایع خارجی توجه نمائیم دقت ما **دقت حسی** است، و اگر در پیرامون اندیشه و عقیده خویش درباره‌ی موضوع علمی دقت نمائیم **دقت ما دقت فکری** است.

دقت دارای دو حد **عالی و پست** است.

در حد **عالی** ذهن متوجه بیک امر است، ایکن در حد **پست** ذهن پریشان و در یک لحظه بموضوعهای گوناگونی متوجه است.

خواص دقت

دقت دارای چهار خاصیت مهم است که عبارتند از:

- ۱- **تازگی** و عبارت دیگر کشش تجدد، یعنی هرچیز تازه دقت را بیشتر بخود جلب مینماید و قضایای کهنه را بکنار میزند.
- ۲- **جستجو** و آن اینست که دقت در اطراف هر قضیه آنقدر جستجو مینماید تا رابطه‌ی آنرا با روح درک کند، پس از درک این رابطه تا اندازه‌ی از جالب بودن آن قضیه کاسته میشود.
- ۳- **تغیر و تحرك** و آن اینست که دقت نسبت به یک قضیه همواره ثابت نیست، بلکه از یک نقطه به نقطه‌ی دیگر جلب میگردد.
- ۴- **پایداری هنگام هشیاری**، یعنی تا زمانی که روح هشیار است مرتباً متوجه یک نقطه است.

مثلاً هنگامیکه در مجلس انسی بخوانند آواز توجه نداریم، باز در فکر خود آن قضیه را مورد توجه قرار میدهیم.

هنگامیکه بچیزی دقیق میشویم نکاتی در آن مشاهده مینمائیم که

با دیدن سطحی آن چیز درك نمیشودیم .

دقت نویسنده

نویسنده باید دقیق و هشیار باشد ، با توجه بموضوعهای مختلف نقاط تاریك و روشن آنها را درك نماید .

پدیدههای طبیعی و اجتماعی را همگان میبینند ، لیکن نویسنده بادقت و توجه کافی خویش نکاتی در آنها مشاهده میکند که دیگران قادر بدرك آنها نیستند و آن نکات راهراه با زیبایی و اندیشههای انتقادی خویش در میان مردم گسترش میدهد و با اجتماع خویش سود میرساند .

بقول حجازی :

یکی دنیا را میگردد و توشه‌یی نمیگیرد ، دیگری از گردش کوی و برزن بگذرد و گفتنی میآورد ، چه آن یکی ندیده و نرفته گذشته ، و این برای دیدن و فهمیدن نگاه کرده و شنیده است»

*

استدلال

استدلال عبارت است از کوشش برای رسیدن بحکم مجهول بوسیله ترکیب چند حکم معلوم از روی اسلوب معین .

بعبارت دیگر استدلال عبارتست از پی بردن بآنچه که نمیدانیم بوسیله آنچه که میدانیم .

استدلال آخرین و مهمترین عمل ذكاء است .

زیرا انسان بوسیله چند حکم معلوم يك حکم مجهول را کشف مینماید و یا اینکه صحت مجهول کشف شده را ثابت مینماید و بدینوسیله انسان قضایا

را پیش بینی مینماید و پیش بینی درست ، آخرین نیروی روح است .

دکتر ارنانی میگوید :

«استدلال آخرین حد عمل ذكاء است ، بدین معنی که روح عوامل خارجی

را بشکل تأثرات دریافت میکند ، عوامل داخلی دروی تجسمات تولید

مینماید ، حالات شعور ، توجه ، حافظه ، تکرار بتأثیر عوامل خارجی

و داخلی مزبور وضع و ترتیب مخصوصی میدهد ، یعنی روح بجهت دریافت

عوامل ، حالت خاصی اختیار میکند ، پس از تأثیر عوامل مزبور ، روح

تصرفاتی میکند صور مشكله محیط را درك میکند .

مابین فکر و صور مزبور ارتباط بوجود می‌آورد ، صور را از هم تشخیص و مفهوم آنها را تعمیم میدهد ، از مفهومات برای وی سلسله افکار تشکیل میشود .

از تعیین رابطه مابین اجزاء سلسله افکار حکم و قضاوت میکنند بدین ترتیب جمله درست میشود ، حال اگر چند جمله و حکم را با اسلوب منظم با هم ترکیب نموده و از آنها نتیجه بگیریم و یا اینکه نتیجه را که قبلاً بدست آورده‌ایم نشان دهیم و ثابت کنیم ، این امر را استدلال مینامند»
استدلال بر سه گونه است :
تمثیل - استقراء - قیاس .

۱- تمثیل یا مثال عبارتست از پی بردن از حال يك جزئی بحال جزئی دیگر بنا بر معنی مشترکی که میان آنها است .
تمثیل بر دو گونه است .

الف - تمثیل قطعی آنستکه دو جزئی کاملاً باهم شبیه باشند .
ب - تمثیل غیر قطعی آنستکه وجه تشابه دو جزئی کاملاً شناخته نشده باشد .

۲- استقراء یا تتبع و کنجکاوی ، عبارتست از پی بردن بر حال کلی بسبب مطالعه در جزئیات .
استقراء بر دو گونه است :

الف - استقراء تام یا کنجکاوی کامل آنستکه پس از بررسی در اطراف یکایک جزئیات بقانون کلی برسیم .
مانند :

آهن و من و آب و اکسیژن در اثر حرارت منبسط میشوند پس حرارت ماده را منبسط میکند . که در اینجا به نتیجه کلی که قانون انبساط ماده است رسیده‌ایم .

ب - استقراء ناقص آنستکه پس از چند بررسی حکم‌ی پیدا نمائیم .

بمبارت دیگر تمام افراد يك كلی مورد بررسی واقع نشده باشند ولی حکم کلی داده شود .

۳- قیاس بر تمثیل و استقراء برتری دارد زیرا بیشتر مورد اعتماد و استفاده میباشد .

قیاس عبارتست از فراهم کردن چند قضیه مقبول برای استنتاج قضیه دیگر .

قضایائی که قبول شده مقدمه و قضیه استنتاج شده را نتیجه گویند . قیاس بر دو قسم است .

الف - قیاس استثنائی آنست که نتیجه‌ی آن در متن یا مقدمه قیاس ذکر شده باشد .

مانند :

مرد اگر دانشمند باشد بزرگ و گرامی خواهد بود .

این مرد دانشمند است پس بزرگ و گرامی خواهد بود .

ب - قیاس اقترازی آنست که نتیجه یا نقیض آن در متن قیاس نیست بلکه اجزاء نتیجه آن در قیاس موجود است .

مانند :

<p>انسان فنا پذیر است .</p>	}	<p>هر مخلوقی فنا پذیر است</p>
		<p>انسان مخلوق است</p>

*

کار نویسندگان

گفتیم نویسندگان با ایجاد معانی بوسیله‌ی کلمات بیان احساسات میکنند . محیط اجتماعی ، افکار و احساسات ، کار نویسندگان را معین میکند ، خارج از محیط و اجتماع نیروی ایجاد کننده نویسندگان از بین میرود و او را بیروح میسازد .

همیشه واقعیت بر هنر حکمرانی میکند و خارج از واقعیت هیچ هنری

نمی‌تواند وجود داشته باشد ، اثری با ارزش و سودمند است که بیشتر از این واقعیت الهام گرفته باشد و بیشتر با اجتماع و افراد آن پیوند داشته باشد .

نویسنده نیز بنام يك هنرمند بایستی از این واقعیتها الهام گیرد و بوسیله‌ی پیوند با اجتماع و افراد آن، حقایق را درك کند و سپس به آن واقعیتها نیرو بخشد و منتشر کند .

هدف هنرمند نباید کسب قدرت و افتخار باشد بلکه هدف او بایستی ارتقاء زندگی بشری و کاملتر کردن انسان‌ها باشد و کتاب در این نبرد چون سلاحی است اخلاقی که بکار او می‌آید .

اثر نویسنده باید ترجمان احساسات و عواطف درونی او باشد زیرا **سخنی بر دل مینشیند که از درون سینه برخاسته باشد.**

گاهی پیش می‌آید که پس از خواندن يك کتاب یا ضمن مطالعه‌ی آن ، متوجه میشوید که در قلب و روح شما اثری بجای نمی‌گذارد ، ولی در مقابل مطالعه‌ی کتاب دیگر با روح و قلب شما بازی میکند ، احساسات درونی شما را متصرف می‌گردد و چنان شما را تحت تأثیر قرار میدهد که خود را فراموش میکند و بدنیا نیایی قدم می‌گذارید که نویسنده آن کتاب ایجاد کرده است .

يك نویسنده ممکن است صنایع لفظی را خوب بداند و نوشته‌ی خویش را با کلمات و عبارات زیبا بیاراید ؛ ولی اینها کافی نیست زیرا گذشته از این نویسنده باید نیروی تخیل یا روح خلاق داشته باشد .

اینها مربوط بسبک نویسنده است ، عبارت دیگر مربوط است بطرز بیان اندیشه و صورت سازیهای نویسنده و نیروی تخیل او .

اصولاً هر نویسنده از نظر اندیشه و دانش از مردم عادی برتر است ، از این نظر است که میتواند برای دیگران راهنمای خوبی باشد ، ولی نکته مهم اینجاست که برتری او وسیله‌ی تکبر او نباید باشد بلکه باید وسیله‌ی پیشرفت و تکامل فکری آن افراد گردد ، در اینجا است که نویسنده بین دوراه گیر میکند ، **راهی خود خواهی ، راه دیگر مردم خواهی** است ، در صورت اول بخود ستائی می‌پردازد و سیر تاریخ را درك نمیکند ، در صورت دوم بکمک مردم میشتابد و اجتماع را با خود به پیش میبرد .

نویسنده حقیقی کسیست که راه دوم را انتخاب نماید و پیش رود .
نویسنده باید خود رنج کشد تا قادر باشد رنجورانرا شفا بخشد، خود
ناکام شود تا پی بدرد ناکامی و ناکامان برد ، خود بزنجیر کشیده شود تا
زنجیر شدگانرا در نظر آورد و ناله های مردانه ی آنانرا باز گوید .
خلاصه خود لمس کند آنچه چیزها را که میخواهد بیان کند .

از این نظر مبتدل ترین نوشته ها آنها بیست که سفارشی باشد ، زیرا
سفارش برای کار نویسنده خیلی بی معنی و نامناسب است .

مدیران روزنامه ها و کتابخانه ها صدها کتاب متعلق به نویسندگانرا
که ما امروز آنانرا راهنمایان حقیقی زندگی بشریت میدانیم نپذیرفتند زیرا
آنها سفارشی نبود و در آنروز بنظر آن مدیران خواننده نداشت ولی
نویسندگان مردم کوشش کردند و تحمل نمودند و آثار خود را با عنوان
سفارشی ملوث نمودند و در مقابل امروز زندگی جاوید یافته اند و نام نیک
آنان قلوب بشر را می لرزاند ، و در مقابل سفارش گیرانی که بخود نام
نویسنده نهاده بودند در آنروز گاران کتابهایشان مرتباً بچاپ رسید و به
خیال خود شهرت یافتند لیکن امروز نام آنها در هیچ کجا جز بر روی
جلد های مندرس همان کتابها ثبت نیست .

ارتباط نویسنده هیچگاه نباید با مردم قطع گردد و مهم اینست که این
ارتباط باید از روی آگاهی و شعور انجام گیرد .

این ارتباط با مردم است که موجب ایجاد آثار بزرگ و پر ارزش می-
گردد و دنیائی را با خود به پیش میبرد .

**نویسنده برای تامین زندگی نباید چیز بنویسد ، زیرا هنر
شغل نیست .**

نویسنده برای این کتاب مینویسد که درون خود چیزی دارد و
بناچار باید با مردم در میان گذارد ، از این نظر است که آثار پر شور و گیرنده
بوجود میآید .

بقول تولستوی .

نویسنده هرگز نباید در باره ی چیزی که خودش را جلب نمیکند بنویسد

اگر نویسنده در فکر طرح کتابی را ریخته‌ولی نمیتواند در نوشتن آن توفیق یابد بهتر است که دست از نقشه‌اش بردارد»

شارل نودیه میگوید :

کلام اگر از قلب نیاید هر قدر ارتعاش داشته باشد بی‌ثمر است .
محبوب زیبای من سادگی است که بدون زر و زیور درخشان در هر
فصل و در هر مکان دیده را جلب میکند و هوش را میرباید .
من برای هر بانگی که از قلب برخیزد يك منظومه بزرگ اهداء
می‌کنم .

عروس طبع ما هر قدر آرایش کرده و حریر زربفت بخود پیچد از قدر
و قیمت خود میکاهد و طبیعت باو رجحان دارد .
کلام باید بر شاخه فکر در باغچه‌ی طبیعت رسیده و مانند میوه‌ی خوش
طعم بموقع خود بیفتد»

شاپل شاعر فرانسوی میگوید :

شاعر خوب کسی است که طبع روان داشته باشد و بی‌زحمت و مرارت
شعر بگوید ، من هر وقت سعی میکنم که بهتر بسازم برخلاف شعرم بدتر
میشود .»

در پایان گفتاری از ایلیا ارنبورگ می‌آوریم و باین بخش خاتمه میدهیم .
نقشی را که آمار در تولید بازی میکند ، در هنر ندارد .
این حرف کاملاً درست است که يك رمان خوب بهتر از صد رمان بد
است ، رمان مثل ذغال بکار سوختن نمی‌خورد ، مثل کفش برای پوشیدن
مصرف نمیشود .

شاید در مغز يك نویسنده در جزیره‌ی غیر مسکونی هم تصاویر مبهم
زاده شود ، ولی هیچ چیزی او را بنویشتن يك کتاب و امیدارد ، نویسنده در
باره‌ی مردم و برای مردم مینویسد .

ادبیات واقعی همیشه بازندگی اجتماعی پیوند داشته‌است»



سبک‌های ادبی

در اینجا ابتدا در باره‌ی سبک و تغییرات آن گفتگو می‌نمائیم و سپس سبک‌های ادبی اروپائی را شرح می‌دهیم .

تعریف سبک :

معادل اروپائی کلمه‌ی سبک، لغت Style است و آن از ریشه Stylus لاتین بمعنی قلم یا میله است .

استاد بهار معتقد است که Style از ریشه Stylon یونانی بمعنی ستون است ، ولی عده‌یی با این نظر مخالفت دارند .

سبک‌شناسی Stylistique علمی است که در باره‌ی سبک‌های گوناگون مطالعه و بحث می‌نماید .

سبک در لغت بمعنی گذاختن طلا و نقره است و در اصطلاح ادب عبارتست از طرز بیان افکار بوسیله الفاظ و کلمات .

شکل خارجی هرائر ادبی را نوع گویند .

تفاوت بین سبک و نوع اینست که سبک مربوط بطرز بیان و اندیشه هنرمند است ، ولی نوع بمنزله‌ی صورتیست که هنرمند برای بیان اندیشه خود اختیار میکند و عبارت دیگر قابهای کلی است که در جریان زمان هر یک از هنرها دارا میشوند .

هر هنری دارای دو چیز است .

۱- تکنیک . ماده .

۱- تکنیک technique هنر عبارت از کلیه وسایل و فنونی است

که در ایجاد آن هنر بکار میرود .

۲- ماده Matter هر هنر عبارت از اجزاء و عناصری حسی است که

بوجود آورنده آن هنر هستند .

هر هنرمند مواد هنری را موافق با مفاهیم ذهنی خویش باهم می‌آیزد

و پس از انتخاب موضوع Subject با توجه بیکمی از انواع هنری صورت

یا شکلی Form از آنها می‌سازد .